



مقدمه

در سال 57 هجری در شهر مدینه ستاره ای دیگر از ستارگان آسمان امامت و ولایت بدرخشید و با نور خود، عالم را منور نمود. نام او «محمد» و کنیه اش «ابوجعفر» بود که بعدها به «باقر» ملقب گشت. پدرش امام زین العابدین پیشوای چهارم شیعیان و مادرش «ام عبدالله» دختر امام حسن مجتبی بودند، از این جهت هم از نظر پدر و هم از نظر مادر فاطمی و علوی بوده است. آن حضرت در سال 94 بعد از فوت پدر گرامی اش عهده دار مقام امامت و زعامت شیعیان جهان شد و در سال 114 هجری در شهر مدینه رحلت نمود و در قبرستان بقیع در کنار قبر پدر و جدش به خاک سپرده شد. (1)

دوران پرفروغ امامت آن حضرت با برخی از خلفای بنی امیه مقارن بود که عبارتند از:

- 1 - ولید بن عبدالملک (86 - 96)
- 2 - سلیمان بن عبدالملک (96 - 99)
- 3 - عمر بن عبدالعزیز (99 - 101)
- 4 - یزید بن عبدالملک (101 - 105)
- 5 - هشام بن عبدالملک (105 - 125)

این دوران گرچه با ظلم و فساد و خوشگذرانی و هوسرانی دستگاه خلافت بنی امیه همراه بود و امام (علیه السلام) در شرائط سخت و دشواری به تبلیغ احکام و مبانی اعتقادی اسلام می پرداخت، ولی نسبت به دوران زندگی دیگر ائمه (علیهم السلام) وضعیتی نسبتاً آرام داشت. در آغاز امامت آن حضرت که با حکمرانی ولید بن عبدالملک مقارن بود، دستگاه خلافت بنی امیه در صدد کشورگشایی و گسترش قلمرو حکومت خود بود، از این رو جامعه اسلامی در داخل با فشارهای سیاسی کمتری همراه بود، همچنین «سلیمان» برادر «ولید» در مدت

کوتاه خلافت خود درهای زندان های عراق را گشود و تمام زندانیان بی گناه را که «حجاج بن یوسف» در بند کشیده بود، آزاد ساخت، و بعد از این دو «عمر بن عبدالعزیز» در زمان خلافتش خدمات زیادی را انجام داد، از جمله خدمات او عبارتند از: مبارزه با تبعیض و فساد (2) ، ممنوع کردن سب علی (علیه السلام) که از زمان معاویه - لعنة الله علیه - رواج پیدا کرده بود، (3) و برگرداندن فدک به خاندان اهل بیت (علیهم السلام) (4). امام باقر (علیه السلام) از این موقعیت نهایت استفاده را برد و زیربنای یک جنبش عظیم علمی و فکری را پایه گذاری نمود که بعد از ایشان در زمان امامت امام صادق (علیه السلام) به تکامل رسید.

شخصیتی بی نظیر

ائمه معصومین (علیهم السلام) در قله های رفیع فضیلت و کمال چنان می درخشیدند که در طول قرنهای چشمان تمام بشریت را خیره کرده اند، از این رو دوست و دشمن با دیدن این کمالات و فضائل نسبت به آنان سرتعظیم فرود آورده اند و لب به تحسین گشوده اند که با مراجعه به کتب مورخین و سیره نویسان اعم از شیعه و سنی، اعتراف به عظمت آن بزرگواران به وضوح مشهود است. امام باقر (علیه السلام) نیز چنان عظمت معنوی خیره کننده ای داشتند که دانشمندان دیگر مذاهب را به تحسین وادار کرده است، از جمله ذهبی و صفدی از دانشمندان بنام اهل تسنن می نویسند: «وكان احد من جمع العلم والفقه والديانة والثقة والسؤدد وكان يصلح للخلافة؛ (5) (امام باقر علیه السلام) از کسانی است که بین علم، فقه، دیانت، وثاقت و متانت جمع کرده و برای خلافت اهلیت داشته است.»

موقعیت ممتاز علمی

از ویژگی های ممتاز امام باقر (علیه السلام) موقعیت ممتاز علمی ایشان در بین تمام دانشمندان آن زمان بود که با اظهار گوشه هایی از علم لدنی خود، ضعف و حقارت علوم اکتسابی و بشری را آشکار ساخت و تمام دانشمندان را مجذوب قدرت علمی خود نمود تا جایی که بزرگ ترین دانشمندان، خود را در مقابل عظمت علمی امام حقیر می شمردند. عبدالله بن عطاء می گوید: «ما رايت العلماء عند احد اصغر علما منهم عند ابي جعفر؛ دانشمندان را از نظر علمی نزد هیچ کس کوچکتر از آنها نزد ابي جعفر (علیه السلام) ندیدم.» سپس اضافه می کند: «لقد رايت الحكم عنده كانه مغلوب وكان عالما نبیلا جلیلا فی زمانه؛

حکم [بن عیینه] را دیدم که نزد امام (علیه السلام) مغلوبی بیش نبود و حال آن که «حکم» عالم برجسته و بزرگی در زمان خود بود.» (6) و در بعضی متون نقل شده که او گفته است: «کانه صبی بین یدی معلمه؛ [در مقابل امام باقر (علیه السلام) انگار] «حکم» مانند کودکی دانش آموز نزد معلم خود بود.» (7)

این ویژگی امام چنان برجسته بود که به لقب «باقر» یعنی شکافنده علوم مشهور گردید. مورخین در توضیح این لقب امام می نویسند: «سمی الباقر لانه بقر العلم ای شقه فعرف اصله وخفيه؛ محمد بن علی، باقر نامید شد به خاطر اینکه او علم و دانش را شکافت و اصل و باطن علم را شناخت.» (8)

اعتراف دانشمند نصرانی به دانش امام (علیه السلام)

هشام بن عبدالملک، امام باقر (علیه السلام) را از مدینه به شام تبعید کرد، امام (علیه السلام) در مدت حضور در شام، در میان مردم می نشست و سؤالات آنان را پاسخ می داد. روزی مشاهده نمود که عده ای از مسیحی ها به بالای کوهی می روند، امام فرمود: این گروه به کجا می روند؟ مردم پاسخ دادند: آنها در هر سال یک روز به نزد دانشمند خود می روند و سؤالاتشان را از او می پرسند. امام (علیه السلام) از علم و دانش او پرسید، مردم در پاسخ عرض کردند: او عالم ترین آنهاست.

آن حضرت به اتفاق اصحاب اش همراه با مسیحی ها به بالای کوه رفتند. وقتی نزد آن عالم مسیحی رسیدند از امام پرسید: آیا تو از ما مسیحی ها هستی یا از امت مرحومه (مسلمانان)؟ امام فرمودند: از امت مرحومه هستم. پس پرسید؟ آیا از دانشمندان آنان هستی یا از جاهلین آنها؟ امام فرمود: از جاهلین آنها نیستم. پس آن مسیحی رو به امام عرض کرد: آیا می پرسی یا بپرسم؟ امام فرمود: بپرس. هر سؤالی که نصرانی پرسید، امام (علیه السلام) جوابش را بیان فرمود، از جمله این سؤال را پرسید که: دو برادر در یک زمان متولد می شوند و در یک ساعت می میرند و در قبر واحدی دفن می شوند ولی یکی از آنان 150 سال عمر کرده و دیگری 50 سال، این دو برادر چه کسانی هستند؟ امام فرمود: این دو برادر «عزیر» و «عزره» هستند که سی سال با هم زندگی کردند، پس به امر خدا «عزیر» صد سال مرد ولی «عزره» زندگی می کرد، پس خداوند «عزیر» را زنده کرد و بیست سال با هم زندگی کردند و با هم از دنیا رفتند. در این لحظه بود که دانشمند نصرانی رو به مسیحیها کرد و گفت: «ما رایت احدا قط اعلم من هذا الرجل؛ هرگز احدی را عالم تر از این مرد ندیده ام.» «لا تسالونی عن حرف وهذا بالشام؛ تا زمانی که این مرد در شام است در مورد هیچ حرفی از من سؤال نکنید.» (9)

رسوایی هشام

روزی ابرش کلبی از هشام بن عبدالملک پرسید: «من هذا الذی احتوشته اهل العراق یسالونه؛ این شخص کیست که مردم کوفه او را در میان گرفته و سؤالات خود را از او می پرسند؟» هشام در پاسخ گفت: «هذا نبی الکوفة وهو یزعم انه ابن رسول الله وباقر العلم ومفسر القرآن؛ او پیامبر کوفه است و خود را پسر رسول خدا و شکافنده علم و مفسر قرآن می داند.» سپس گفت: ای ابرش برو و از او سؤالی بپرس که پاسخ آن را بلد نباشد، ابرش هم چنین کرد، ولی هر سؤالی که پرسید، امام بلافاصله پاسخی دقیق برایش بیان نمود، او که از احاطه علمی امام بهت زده شده بود، بلند شد در حالی که به آن حضرت می گفت: «انت ابن بنت رسول الله حقا؛ تو به حق پسر دختر رسول خدا هستی.» سپس به نزد هشام آمد و گفت: «دعونا منکم یا بنی امیه فان هذا اعلم اهل الارض بما فی السماء والارض، فهذا ولد رسول الله (صلی الله علیه وآله)؛ ما را رها کنید ای بنی امیه، همانا این شخص عالمترین اهل زمین نسبت به آنچه در آسمان و زمین است می باشد، پس او فرزند رسول خداست که صلوات خداوند بر او و آل او باد.» (10)

پیشگویی رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

پیشگویی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) در مورد امام باقر (علیه السلام) برای جابر بن عبدالله انصاری و اینکه جابر در اواخر عمر توفیق زیارت امام باقر (علیه السلام) نصیبش خواهد شد، بسیار معروف است که به صورت های مختلفی نقل شده (11) و خود جابر هم در مناسبت های مختلفی این پیشگویی را برای مردم بیان کرده است که به یک مورد از آنها اشاره می کنیم:

نقل شده که جابر بن عبد الله در مسجد رسول خدا می نشست و فریاد می زد: «یا باقر، یا باقر العلم» اهل مدینه می گفتند: جابر هزیان می گوید، جابر پاسخ می داد: به خدا قسم من هزیان نمی گویم، از رسول خدا شنیدم که فرمود: «انک ستدرک رجلا من اهل بیتی، اسمہ اسمی وشمائله شمائلی، یبقر العلم بقرا؛ ای جابر مردی از اهل بیت من را درک می کنی که اسم او همانند اسم من است و شمائل و شکل او همانند شمائل من است، او علم را می شکافد، شکافتنی.» پس جابر می گفت: این فرمایش رسول خدا است که مرا به این کار وادار کرده است.

روزی جابر، امام باقر (علیه السلام) را در حالی که خردسال بود مشاهده کرد، عرض کرد: ای پسر! روی خود را به سوی من کن، امام (علیه السلام) به سوی او برگشت. سپس عرض کرد: قسم به آن که جانم در دست اوست، شمائل و خصوصیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) در این جوان است. از او پرسید: اسم تو چیست؟ امام فرمود: «اسمی محمد؛ اسم من محمد است.» جابر پرسید: فرزند چه کسی هستی؟ فرمود: فرزند علی بن الحسین (علیهما السلام) هستم، سپس عرض کرد: «یا بنی فدتک نفسی انت الباقر؟؛ جانم فدای تو باد، آیا تو باقر هستی؟ امام فرمود: آری. جابر سر مبارک امام را بوسید و گفت: «بابی انت وامی، ابوک رسول الله یقرئک السلام؛ پدر و مادرم به فدایت، پدرت رسول خدا به تو سلام می رساند.» امام (علیه السلام) فرمود: «علی رسول الله السلام ما قامت السماوات والارض وعلیک السلام یا جابر بما بلغت السلام؛ سلام بر رسول خدا مادامی که

آسمان ها و زمین پابرجاست و سلام بر تو ای جابر بخاطر سلامی که رساندی.» سپس جابر عرض کرد: «انت الباقر حقا، انت الذی تبقر العلم بقرا؛ تو به حق باقر هستی، تو کسی هستی که علم را حقیقتا می شکافی.» (12)

پایه گذاری نهضت بزرگ علمی

سه عامل بسیار مهم سبب شده بود تا ائمه قبل از امام باقر (علیه السلام) نتوانند آن گونه که شایسته آنها است علوم خود را گسترش دهند و قوانین حیات بخش اسلام را به صورت کامل برای مردم بیان کنند. این عوامل عبارتند از:

الف) اوضاع سیاسی:

در زمان امامت ائمه پیش از امام باقر (علیه السلام) تبلیغات سوئی بر علیه خاندان عترت و طهارت صورت می پذیرفت، چنان که به دستور معاویه - لعنه الله علیه - بر منابر به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دشنام می دادند و چنان بر علیه این خاندان دروغ پردازی می کردند که بعد از شهادت آن حضرت در محراب نماز، مردم در خارج از کوفه گفتند: مگر او نماز هم می خوانده است. علاوه بر این روابط مردم با این خاندان تحت کنترل شدید حکام بنی امیه بود و پیروان آنان دستگیر و سپس شکنجه و زندانی می شدند و یا به قتل می رسیدند، از این رو شرایط به گونه ای بود که تبیین احکام و مبانی اسلامی توسط ائمه به آسانی ممکن نبود.

ب) منع کتابت و نقل حدیث:

بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام، خلفا و حاکمان، به بهانه حفظ قرآن و مخلوط نشدن آیات الهی با احادیث نبوی و با شعار «کفانا کتاب الله؛ کتاب خدا ما را کفایت می کند»، از نوشتن و نقل احادیث به شدت ممانعت می کردند و هر کس که حدیثی را نقل می کرد او را توبیخ می کردند، حتی خلیفه دوم احادیثی را که نوشته شده بود جمع آوری کرد و آنها را سوزاند. (13) این امر سبب شد که ائمه نتوانند سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را برای مردم بیان کنند. این دستور در زمان امام باقر (علیه السلام) توسط «عمر بن عبد العزیز» لغو شد و لذا آن حضرت

فرصت یافت تا به احیای سنت نبوی بپردازد.

ج) جهل و نادانی مردم:

این عامل سبب شده بود که مردم از چراغهای فروزنده و روشنی بخش بی بهره بمانند به حدی که وقتی حضرت علی (علیه السلام) فرمودند: «فاسالونی قبل ان تفقدونی؛ (14) قبل از اینکه مرا از دست بدهید هر چه می خواهید از من سؤال کنید»، سعد بن ابی وقاص گفت: بگو موهای ریش من چقدر است. این جهل و نادانی حسرت تمام اندیشمندان جهان را برانگیخته است که ای کاش ما مخاطب چنین شخصیت بزرگی بودیم و از محضر او بهره مند می شدیم.

اما در زمان امام باقر (علیه السلام) که اوضاع سیاسی کمی آرامتر شده بود و کتابت و نقل حدیث آزاد شده و مردم تا حدودی به ماهیت پلید حکام بنی امیه پی بردند، آن حضرت بزرگ ترین نهضت علمی جهان اسلام و تشیع را بنا نهادند و عالم اسلام را از علوم سرشار خود سیراب ساختند. در این عصر بود که تدوین فرهنگ شیعه شامل فقه، تفسیر و اخلاق آغاز شد. این رشد علمی موجب شد که درباره امام باقر (علیه السلام) گفته شود: «ولم یظهر من ولد الحسن والحسین من العلوم ما ظهر منه من التفسیر والکلام والاحکام والحلال والحرام؛ (15) آنچه از دانش هایی همچون تفسیر، کلام، احکام و حلال و حرام از امام باقر (علیه السلام) ظاهر گشت از هیچ یک از فرزندان امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) ظاهر نگردید.»

از این رو رجال و شخصیت های بزرگ علمی آن روزگار از محضر امام باقر (علیه السلام) کسب فیض می کردند و شاگردان زیادی در این دانشگاه بزرگ اسلامی تربیت یافتند. شخصیت هایی همچون «جابر بن یزید جعفی»، «کیسان سجستانی»، «ابن مبارک»، «زهری»، «اوزاعی»، «هشام ابن حکم»، «هشان ابن سالم» و حتی برخی از بزرگان اهل سنت مانند «ابو حنیفه»، «مالک» و «شافعی» از آثار علمی آن حضرت بهره مند شده و سخنان ایشان را بی واسطه و گاه با چند واسطه نقل نموده اند. همچنین علاوه بر مورخین و محدثین شیعه، بسیاری از مورخین و علمای اهل سنت همچون طبری، بلاذری، خطیب بغدادی، ابو نعیم اصفهانی و زمخشری، سخنان آن امام بزرگ را بیان نموده اند و در کتب آنها جمله: «قال محمد بن علی» و یا «قال محمد الباقر» فراوان دیده می شود. (16)

عبادت و زهد

از ویژگی های بارز و فضائل اخلاقی امام باقر (علیه السلام) کثرت عبادت و همچنین زهد و بی رغبتی به دنیا بود. مورخین در مورد کثرت عبادت آن حضرت نوشته اند: «ان ابا جعفر کان یصلی فی الیوم واللیلة مائة وخمسين

رکعة؛ همانا اباجعفر (امام باقر) در طول شبانه روز 150 رکعت نماز می خواند.» (17) این موضوع موجب شده بود که برخی مشهور شدن آن امام به «باقر» را علاوه بر وسعت علم، به خاطر کثرت سجود بدانند؛ چنان که سبط بن جوزی از علمای اهل سنت می گوید: «انما سمی الباقر من کثرة سجوده، بقر السجود جبهته، ای فتحها؛ (18) همانا آن حضرت به سبب کثرت سجود، باقر نامیده شد و کثرت سجود پیشانی آن حضرت را شکافته بود.» از دیگر سجایای اخلاقی آن امام همام، کثیر الذکر بودن ایشان بود، چنان که لحظه ای یاد خدا و ذکر حق را ترک نمی کرد. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: «وکان ابی (علیه السلام) کثیر الذکر، لقد کنت امشی معه وانه لیذکر الله واکل معه الطعام وانه لیذکر الله؛ (19) پدرم کثیر الذکر بود، هنگامی که با او راه می رفتم، ذکر خدا می گفت و در هنگامی که با او غذا می خوردم، ذکر خدا می گفت.»

همچنین آن حضرت هیچ رغبتی به امور دنیوی نداشته و تمام وجود خود را معطوف پروردگار خویش می ساخت و پیوسته شیعیان را نسبت به زهد و پارسایی آگاهی می داد. آن حضرت در یکی از سفارشات اخلاقی خود به جابر جعفری می فرماید: «یا جابر من دخل قلبه صافی دین الله عزوجل، شغله عما سواه، یا جابر ما الدنیا؟ وما عسی ان تكون؟ هل هی الا مرکبا رکبته؟ او ثوبا لبسته، ان المؤمنین لم یطمئنوا الی الدنیا لبقاء فیها ولم یامنوا قدوم الآخرة علیهم ولم یصممهم عن ذکر الله ما سمعوا بآذانهم من الفتنة ولم یعمهم عن نور الله ما راوا باعینهم من الزینة ففازوا بثواب الابرار، ان اهل التقوی ایسر اهل الدنیا مؤونة واكثرهم لك معونة؛ (20)

ای جابر! هر کس که دین بدون پیرایه خداوند عزوجل در قلبش داخل شود، او را از غیر خدا مشغول می سازد. ای جابر! دنیا چیست؟ و چه چیز می تواند باشد؟ آیا جز مرکبی است که بر او سوار شده ای؟ یا لباسی که آن را پوشیده ای؟ همانا مؤمنین به دنیا برای باقی ماندن در آن اعتماد نمی کنند، و از آمدن آخرت، خود را ایمن نمی دانند و فتنه هایی که می شنوند گوش های آنان را از شنیدن ذکر حق کر نکرده است و زینت های دنیائی که می بینند چشمشان را از دیدن نور خدا کور نکرده است، پس به ثواب ابرار نایل آمده اند. همانا اهل تقوی از همه کم مؤونه تر هستند و برای تو کمک کارترین می باشند.»

تواضع و حلم امام

غالب انسان ها به گونه ای هستند که به مجرد اینکه حظی از دانش آموختند، خود را برتر از دیگران می بینند و خودبینی و غرور وجود آنها را فرا می گیرد، ولی اولیاء الهی و سرآمد آنها ائمه معصومین (علیهم السلام) با آنکه علوم فراوانی داشتند، نسبت به تمام اقشار مردم تواضع نشان می دادند. آری همیشه این گونه است که علم و دانش در صورتی که ناقص باشد، باعث هلاکت انسان می شود ولی ائمه (علیهم السلام) که اعلم مردم اند، در حلم و تواضع سرآمد دیگران بودند. امیر بیان، علی (علیه السلام) در وصف آل محمد (صلی الله علیه وآله) می فرماید: «هم عیش العلم وموت الجهل یخبرکم حلمهم عن علمهم؛ (21) آل محمد مایه حیات علم و دانشند و باعث مرگ نادانی، حلم ایشان شما را از دانش و علم آنها آگاه می سازد.»

امام باقر (علیه السلام) که در علم و دانش شهره آفاق بود، در حلم و تواضع نیز گوی سبقت را از دیگران ربوده بود و به حق این فرمایش پیامبر گرامی اسلام را جامه عمل پوشانده بود که: «والذی نفسی بیده ما جمع شیء الی شیء افضل من حلم الی علم؛ (22) قسم به کسی که جانم در دست اوست، چیزی با چیز دیگری بهتر از جمع شدن حلم با علم جمع نشده است.»

روزی شخصی نصرانی رو به امام کرد و با وقاحت تمام گفت: «انت بقر» ولی امام (علیه السلام) با کمال آرامش فرمود: «لا انا باقر؛ نه، من باقر هستم.» نصرانی گفت: «تو فرزند آن مادری هستی که آشپز بود.» امام (علیه السلام) در جواب فرمود: «تلك حرفتها؛ آشپزی حرفه ایشان بوده است.» سپس آن نصرانی با کمال بی شرمی گفت: تو فرزند کنیز سیاه بدزبان هستی. امام (علیه السلام) فرمود: «ان كنت صدقت غفر الله لها وان كنت كذبت غفر الله لك؛ اگر تو راست می گویی خداوند او را ببخشد و اگر دروغ می گویی خداوند تو را ببخشد.» آن نصرانی وقتی چنین برخوردی را از امام دید از رفتار خود پشیمان شده و مسلمان شد. (23)

نکته بسیار مهمی که از این داستان می توان آموخت این است که ما شیعیان باید این گونه فضائل اخلاقی را سرلوحه زندگی خود قرار دهیم و با پیروی از آن امام بزرگوار و با اخلاق نیکو، دیگران را به اسلام و تشیع خوشبین سازیم.

فعالیت های سیاسی و تبلیغی

احاطه و آگاهی نسبت به شرائط زمانی و مکانی عنصری تعیین کننده در رفتارهای انسان های آگاه است. امام باقر (علیه السلام) که مافوق زمان و مکان بود، با در نظر گرفتن نیازهای زمان و فراهم بودن زمینه های لازم، به ترویج و تبلیغ دین، تذکيه نفوس و تعلیم و تربیت انسان ها می پرداخت. در این نوشتار به سه نمونه از فعالیت های آن حضرت اشاره می کنیم:

1 - مبارزه با اسرائیلیات:

بعد از پیروزی اسلام، برخی از پیروان دیگر ادیان برای حفظ منافع خود اظهار اسلام کردند ولی در باطن مسلمان نبودند و عقائد خود را پنهان می کردند، از جمله آنان می توان به «کعب الاحبار» و «عبدالله بن سلام» اشاره کرد، این افراد از آنجا که از حمایت خلفا هم برخوردار بودند مرجعیت علمی قشری از مردم ساده لوح را بر عهده داشتند و حتی برخی از علماء بزرگ اهل سنت از آنها مطالب زیادی را نقل کرده اند. از جمله فعالیت های این گروه این بود که افکار و خرافات و اسرائیلیات یهودیت را در قالب روایات اسلامی جعل کرده و وارد دین اسلام می

کردند، از این رو ائمه (علیهم السلام) با این حرکت خزنده و خطرناک به شدت مقابله نمودند. برای نمونه برخی یهودیان از جمله «کعب الاحبار» می کوشیدند، برتری بیت المقدس بر کعبه را به مسلمانان بقبولانند، از این رو احادیث جعلی در این زمینه را رواج می دادند. روزی امام باقر (علیه السلام) نشست به بود و فرمود: نگاه کردن به خانه خدا عبادت است، در آن حال شخصی از قبیله «بجیله» به نام «عاصم بن عمر» نزد امام آمد و گفت: کعب می گوید: «ان الکعبة تسجد لبیت المقدس فی کل غداة؛ کعبه هر صبحگاه برای بیت المقدس سجده می کند.» امام (علیه السلام) از آن شخص که مجذوب کعب شده بود پرسید: نظر تو در مورد این سخن چیست؟ آن شخص عرض کرد: سخن کعب صحیح است. امام فرمود: تو و کعب الاحبار هر دو دروغ می گوئید. آنگاه در حالی که به شدت ناراحت بود فرمود: «ما خلق الله عزوجل بقعة فی الارض احب الیه منها؛ خداوند مکانی محبوبتر از کعبه در روی زمین نیافرید.» (24)

2 - مبارزه با دستگاه بنی امیه:

یکی دیگر از شیوه های مبارزاتی آن حضرت این بود که مسلمانان را از وضع نابسامان و وحشتناک سیاسی آن زمان آگاه می ساخت و در مناسبت های مختلف، فساد و ظلم بنی امیه را آشکار می نمود و مردم را از داشتن کوچکترین مقامی در حکومت منع می کرد. «عقبه بن بشیر اسدی» (یکی از شیعیان) نزد امام باقر (علیه السلام) آمد و گفت: «عریف» (25) قبیله ما مرده است و افراد قبیله می خواهند مرا جای او برگزینند، نظر شما در این مورد چیست؟ امام در جواب فرمودند: «فان کنت تکره الجنة وتبغضها فتعرف علی قومک؛ اگر از بهشت بدت می آید و آن را دوست نداری، عریف قوم خود باش.» سپس فرمود: «یاخذ السلطان بامرء مسلم یسفک دمه فتشرکهم فی دمه وعسی ان لا تنال من دنیاهم شیء؛ حاکم، مسلمانی را گرفته و خون او را می ریزد و تو در خون او شریک آنان خواهی بود و چه بسا از دنیایشان هم چیزی به دستت نیاید.» (26)

آن حضرت حتی در برخی اوقات مسلمانان را به اعتراض بر حکام تشویق می نمودند. در روایتی از ایشان نقل شده که فرمودند: «من مشی الی سلطان جائر فامرہ بتقوی الله ووعظہ وخوفہ کان له مثل اجر الثقلین من الجن والانس ومثل اجورهم؛ (27) کسی که نزد سلطان ظالمی رود و او را به تقوای الهی دعوت کرده و موعظه نماید و [از قیامت] بترساند، برای او پاداشی همچون پاداش جن و انس خواهد بود.»

3 - تبلیغ جایگاه اهل بیت:

آن حضرت همان طور که مردم را از پیروی حاکمان ظلمت و تاریکی برحذر می داشتند، ایشان را به سوی اهل بیت

عصمت و طهارت فرا می خواندند و در مناسبت های مختلف و با بیانات گوناگون، عظمت و بزرگی اهل بیت را بیان می کردند. روزی در حضور هشام به مردم فرمودند: «ایها الناس، این تذهبون واین یراد بکم؟ بنا هدی الله اولکم و بنا ختم آخرکم؛ ای مردم، کجا می روید و به کجا رانده می شوید؟ خداوند اولتان را به وسیله ما هدایت کرد و سرانجام کار شما را به ما پایان بخشید.» پس از پایان سخنان امام، هشام دستور داد ایشان را دستگیر و زندانی کردند. در زندان، دیگر زندانی ها شیفته آن حضرت شدند و از این رو هشام دستور داد که امام را به مدینه بازگردانند. (28)

پی نوشت ها :

- (1) الارشاد، شیخ مفید، مؤسسة الاعلمی، ص 262؛ بحارالانوار، مجلسی، موسسه الوفاء، ج 46، ص 213.
- (2) تاریخ الخلفاء، سیوطی، مطبعة المدنی، ص 232.
- (3) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، منشورات مكتبة آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ج 3، ص 57.
- (4) سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، موسسه امام صادق (علیه السلام)، ص 321.
- (5) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، مؤسسة الرسالة، ج 4، ص 402؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، دارالکتب العربی، ص 402؛ الوافی بالوفیات، صفدی، النشرت الاسلامیه، ج 4، ص 102.
- (6) تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، مؤسسه اهل البيت، ص 302؛ البداية و النهاية، ابن کثیر دارالکتب العلمیه، ج 9، ص 323.
- (7) الارشاد، همان، ص 263.
- (8) سیر اعلام النبلاء، همان، ص 402؛ الوافی بالوفیات، صفدی، همان، ص 102؛ تاریخ الاسلام، همان، ص 263.
- (9) بحارالانوار، مجلسی، همان، ص 313.
- (10) مناقب ابن شهر آشوب، دارالاضواء، ج 4، ص 213؛ بحارالانوار، همان، ص 355.
- (11) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، دارالفکر، ج 54، ص 276؛ بحارالانوار، مجلسی، همان، ص 226.
- (12) مناقب، ابن شهرآشوب، همان، ص 212.
- (13) الطبقات الکبری، ابن سعد، دارصادر، ج 5، ص 188؛ سیراعلام النبلاء، همان، ج 5، ص 89.
- (14) نهج البلاغه، خطبه 93.
- (15) مناقب ابن شهر آشوب، همان، ص 372؛ بحارالانوار، ج 46، ص 294.
- (16) سیره پیشوایان، همان، ص 307.
- (17) سیر اعلام النبلاء، همان، ج 4، ص 403؛ تاریخ الاسلام، همان، ص 464.
- (18) تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، موسسه اهل البيت، ص 302.
- (19) حلیة الابرار، مؤسسة المعارف، ج 3، ص 402.
- (20) همان، ص 408؛ البداية و النهاية، همان، ص 322.
- (21) نهج البلاغه، خطبه 239.
- (22) بحارالانوار، همان، ج 2، ص 46.
- (23) بحارالانوار، همان، ج 46، ص 289.
- (24) الکافی، کلینی، دارالاضواء، ج 4، ص 254؛ بحارالانوار، همان، ص 354.

- (25) به کسی که از طرف حاکمان رئیس قبیله باشد و احوال قبیله را به آنها گزارش دهد عریف می گفتند.
- (26) حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص 317، به نقل از رجال کشی، ص 203.
- (27) الاختصاص، شیخ مفید، انتشارات اسلامی، ص 261.
- (28) الکافی، همان، ج 1، ص 470.